

لِجَامِعَةِ الْلَّبَنَانِيَّةِ

قَسْمُ الْلُّغَةِ الْفَارَسِيَّةِ وَآدَابِهَا



لِلْإِنْشَكَارِ لِلْبَلَانِ
مَرْكَزُ زِيَانٍ وَادْبَابِ فَارَسِيٍّ

الدِّرَاسَاتُ الْأَدَبَيَّةُ

مَجْلِسٌ فَصْلِيَّةٌ مُحَكَّمةٌ فِي التَّقَافِتَيْنِ الْعَرَبِيَّةِ وَالْفَارَسِيَّةِ وَقَاعِدَاهُمَا

مَجْلِسٌ عَلَيِّيٌّ - پُرْوَشٌ دَرْفُرْسَكٌ إِرَانِيٌّ وَعَرَبِيٌّ وَتَأْسِيرَاتِ هَارِيَكٌ وَيَكِيرٌ
(٤ لُغَاتٍ)

* الأدب المقارن بين الأدبين
الفارسي والعربي

* أدبيات تطبيقی فارسي
وعرب



الرقم المتسلسل تابستان وبايز وزمستان
شماره پیاپی ٦٧ و ٦٨ و ٦٩
١٣٨٨ هـ

صيف وخريف وشتاء
٢٠٠٩ م

الجامعة اللبنانية
قسم اللغة الفارسية وأدابها
دانشگاه لبنان
مركز زبان و أدبيات فارسي

الدّراسات الأدبية

مجلة فصلية محكمة في الثقافتين العربية والفارسية وتفاعلهما
مجلد علمي - پژوهشی در فرنگ ایرانی و عربی و تأثیر آنها بر یک دیگر

صيف و خريف وشتاء ٢٠١٩
تابستان و پاییز و زمستان ١٣٨٨ هـ ش
الرقم المتسلسل
شماره پیاپی ٦٧ و ٦٨ و ٦٩

الأدب المقارن بين الأدبين الفارسي والعربي
ادبيات تطبيقي فارسي وعرب

رئيس التحرير:
الأستاذ الدكتور فكتور الكك
رئيس مركز اللغة الفارسية وأدابها

مدير التحرير:

الدكتور إحسان قبول

الفهرست

كلمة الدكتور خليل أبو جهجه	٧
«الأدب المقارن العربي – الفارسي»	١٥
نگاهی اجمالی بر مضمون مشترک در دو زبان عربی و فارسی	٢١
مطالعه تطبیقی اشعار غادة السمان و فروغ فرخزاد	٥٣
مقایسه‌ای میان شاهنامه‌ی فردوسی و ترجمه‌ی عربی بنداری	٧١
اثر الرحلة الإيرانية في تكوين الأدب المقارن	١٠٣
حسبیه‌های فارسی و عربی در ترازوی ادبیات تطبیقی	١١٣
پیوند امثال عربی و فارسی در کتاب لطایف الامثال و طرایف الاقوال	١٤٣
از ساغر نیل تا جام خراسان	١٧٣
رمانتیسم در آثار جبران خلیل جبران و سهراب سپهری	١٩١
وقع المطر في شعر «بدر شاكر السيّاب» و «سهراب سپهری»	٢٢١
بررسی تطبیقی ارداویراف نامه، رسالتة الغفران وكمدی الهی	٢٤٥
بررسی رگه‌های رمانی‌سیسیم در "افسانه" نیما یوشیج و "المساء" خلیل مطران	٢٦٧
حوزه‌های پژوهش تطبیقی در متنوی مولانا	٣١٧
بررسی تطبیقی سیمای زن در آثار احمد شاملو و نزار قباني	٣٤٣
الملمعات في الشعر الفارسي	٣٧٣
من مفارقات الاقتراض اللغوي بين العربية والفارسية.	٤٠١

٤١٩	تأثیر خط بریل عربی بر بریل فارسی
٤٣٩	مستويات التفاعل بين اللغتين العربية والفارسية
٤٦٥	ترجمه افعال دومفعولي و سه مفعولي عربی در فارسی
٤٧٧	ملخص المقالات باللغة الثانية (خلاصه مقالات به زبان دوم)

پیوند امثال عربی و فارسی در
کتاب لطایف الامثال و طرایف الاقوال

سلمان ساکت^(۱)

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه فردوسی مشهد (ایران)

چکیده

این مقاله بر آن است تا با معرفی اثر کمنظیر رشیدالدین وطوطاط
یعنی لطایف الامثال و طرایف الاقوال که ترجمه و شرح ۲۸۱ مثل عربی
است، شیوه کار و نوآوریهای او را بررسی نماید. نگارنده از رهگذر
مقایسه و تطبیق این کتاب با دیگر کتب امثال در زبان و ادبیات عرب
که پیش از وطوطاط گردآوری و نوشته شده است، نشان داده که منبع
اصلی رشیدالدین کتاب مجمع الامثال میدانی بوده است. با این همه
آنچه بیش از هر چیز در کتاب او جلوه کرده و کار او را به اثری
کم‌مانند تبدیل ساخته است، به دست دادن مثلهای معادل از زبان
فارسی است که بسیاری از آنها در هیچ متن دیگری دیده نمی‌شود.
 بدین گونه نویسنده نتیجه می‌گیرد که هدف رشیدالدین تنها ترجمه
بخشی از کتب امثال عربی نبوده است، بلکه در روزگاری که امثال

(۱) نشانی الکترونیکی: saket_salman@yahoo.com

تازیان بر پهنه ادبیات فارسی چیرگی داشته است، او بر آن شده تا بخشی از امثال پارسیان را به شیوه برابر نهادن با نمونه‌های عربی حفظ نماید.

کلیدواژه‌ها: رشیدالدین وطوطاط، لطایف الامثال و طرایف الاقوال، امثال عربی، امثال فارسی.

۱. مقدمه

۱-۱. ریشه‌شناسی و تعاریف مثل

مثل واژه‌ای است تازی از ماده «مثولاً» که در زبان عربی دو معنی دارد: یکی شبیه بودن و شباht داشتن و دیگری راست ایستادن و بر پای بودن.^۱ این واژه در دیگر زبانهای مهم سامی نیز مانند عبری، حبشی و آرامی، کم و بیش با معنای «شبیه و همانند»، اما با اندک تفاوت آوایی وجود دارد.^۲ با این همه برخی از پژوهندگان و صاحب‌نظران این احتمال را مطرح کرده‌اند که واژه مثل از زبان سریانی به زبان تازی رفته است (جعفری، ۱۳۷۲: ۳۷۳).

از دوران پیش از اسلام امثال در میان اعراب رایج بوده است اما به نظر می‌رسد دست کم از سده دوم هجری ادبیان و نویسنده‌گان به تعریف معنای اصطلاحی آن توجه کرده و همت گمارده‌اند، چنان که میدانی (م: ۵۱۸ هـ). در مقدمه کتاب خویش، مجمع الامثال، برخی از

تعاریف نویسنده‌گان پیش از خود را آورده است (بنگرید به: میدانی، ۱۴۰۸ / ۱۹۸۸ : ۳۳-۳۴). این تعاریف گوناگون نشان می‌دهد که از دیرباز افراد مختلف دیدگاه‌های گوناگونی نسبت به مثل و کارکردها و امتیازات آن داشته‌اند. برای نمونه مبرد (م: ۲۸۵ هـ) بیش از هر چیز به رواج مثل و عنصر بلاغی تشبیه که در دل آن نهفته است، توجه کرده‌است، در حالی که ابن سکیت (م: ۲۴۳ هـ) جدایی لفظ و معنای نهفته در امثال را مد نظر قرار داده است.

در این میان کسانی هم بوده‌اند که مثل را به معنای «راست ایستادن و بر پای بودن» تعریف کرده‌اند و برای نمونه گفته‌اند: «مثل حکمی است که صدق و صحت آن نزد همه عقول مسلم و راست باشد» (همان: ۳۳). پیداست که این گونه تعاریف مبتنی بر نگرشی جامعه‌شناسخی است و مثل را از نظر کارکرد اجتماعی آن مورد توجه قرار داده است.

برخی از ادبیان تعریف مثل را کنار گذاشته و به جای آن، دلایل برتری مثل را بر دیگر انواع سخن برشمرده‌اند، برای نمونه ابواسحاق ابراهیم بن سیار، معروف به نظام (م: حدود ۲۰۰ هـ) می‌گوید: «چهار ویژگی در مثل وجود دارد که در هیچ نوع دیگری از سخن جمع نمی‌گردند: ایجاز لفظ، اصابت معنی، حسن تشبیه و لطافت کنایه و این آخرین پایه بلاغت است» (همان: ۳۴).^۵

ابوعبید قاسم بن سلام (م: ۲۲۴ هـ) - که یکی از نخستین جمع‌آورندگان امثال در زبان تازی است - در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «امثال عربی شعبه‌ای از حکمت اعراب در زمان جاهلیت و اسلام است که در اثنای سخن آن را می‌آورند و بدین وسیله مقصود خود را به کنایه ادا می‌کنند» (ابن سلام، ۱۹۸۰/۱۴۰۰: ۳۴). آنچه در این تعریف برجسته و متمایز می‌نماید، ارتباط مثل با حکمت و فلسفه است که گویا کمتر بدان توجه شده است. این نگرش در سنت ادبی یونانی هم بوده است، چنان که سینسیوس اریستاتل^(۱) (۴۱۳-۳۷۰ م.) در تعریف مثل گفته است: «مثل اثری از بنای درهم شکسته و فرو ریخته فلسفه قدیم است که از میان خرابه‌های بی‌حد و شمار آن بنا نمودار و به سبب اختصار لفظ و روشنی معنی و آسانی تلفظ، باقی و پایدار مانده و از خاطره‌ها نرفته است» (به نقل از: بهمنیار، ۱۳۲۸: ۵۲).

امروزه بر مبنای تعاریف پیشینیان و با توجه به کاربرد مثل، می‌توان آن را در معنای اصطلاحی اش چنین تعریف کرد: «جمله‌ای [یا ترکیبی] است مختصر، مشتمل بر تشییه یا مضمونی حکیمانه که به سبب روانی لفظ و روشنی معنی و لطف ترکیب، شهرت عام یافته باشد و همگان آن را بدون تغییر و یا با اندک تغییر در محاوره به کار ببرند» (بهمنیار، همان: ۵۲ و همو، ۱۳۶۹: یو).

۱-۲. طبقه‌بندی امثال

صاحب‌نظران امثال را از دیدگاه‌های گوناگون دسته‌بندی کرده‌اند. برای نمونه از دیدگاه وزن آنها را به متاور و منظوم و از دیدگاه صنایع لفظی به امثال دارای صنایع بدیعی و فاقد صنایع بدیعی تقسیم کرده‌اند (بهمنیار، ۱۳۶۹: کا و کب). برخی با توجه به آنچه در کتب امثال عرب گرد آمده است، امثال را در سه گروه جای داده‌اند:

الف) امثالی که ریشه در حکایتهای کهن فرهنگ عامه دارند و در آن جانوران و گاه جمادات، نقشهای انسانی ایفا می‌کنند. این حکایتها اغلب برگرفته از کتابهایی مانند کلیله و دمنه و هزار و یک شب است.

ب) امثالی که سرچشمۀ آنها حکایتهایی مبتنی بر رفتار یا واقعه‌ای به یاد ماندنی بوده است.

ج) امثالی که در اصل در قالب جملاتی حکیمانه (یا کلمات قصار) بیان شده‌اند و از این رو از آنها گاه به «حکم» تعبیر می‌شود (وطواط، ۱۳۷۶: (مقدمۀ مصحح) ۲۲).

گاه در تقسیم‌بندی فوق، موارد اول و دوم را در هم می‌آمیزند و امثال را به دو دسته کلی تمثیلی و حکمی تقسیم می‌کنند (بهمنیار، همان: کب). بر این مبنای امثال تمثیلی جملاتی هستند که ریشه در

واقعه‌ای تاریخی و یا حکایتی افسانه‌ای دارند، بنابراین اغلب، درک کامل مثل تنها از رهگذر دانستن واقعه یا حکایت اصلی امکان‌پذیر است؛ در حالی که امثال حکمی، جملاتی حکیمانه و پرمغز هستند که شهرت و مقبولیتی عام یافته‌اند و اگر چه گوینده بیشتر آنها نامعلوم است ولی دانستن یا ندانستن گوینده، هیچ اهمیتی در فهمیدن و درک مثل ندارد.

بعضی از نویسنده‌گان و پژوهشگران تازی گمان برده‌اند که امثال تمثیلی ویژه زبان عربی است و در دیگر زبانها و یا فرهنگها وجود ندارد، چنان که جرجی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربية می‌نویسد: «تمام ملتها مثل دارند، ولی امتیاز اعراب به امثالی است که برگرفته از وقایع و حوادث است، زیرا امثال عرب دو دسته است: یکی امثال حکمت‌آمیز و دیگری امثال مربوط به حوادث و این دسته اخیر تنها در زبان عربی دیده می‌شود» (زیدان، بی‌تا: ۴۹/۱).

این سخن البته نادرست است و به نظر می‌رسد از این گمان سرچشمه گرفته باشد که در هیچ زبانی به اندازه زبان عربی امثال تمثیلی که حکایات و وقایع اصلی آنها نیز بر جای مانده باشد، وجود ندارد. این امر جدا از کوشش نویسنده‌گان عرب در تدوین و جمع‌آوری امثال و حکایتهای مرتبط با آنها، از علاقه وافر اعراب به حکایت‌پردازی و داستان‌سرایی نشأت گرفته است، حال آنکه چه بسا در دیگر فرهنگها

و زبانها، از جمله فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، علاقه به سخنان حکیمانه و جملات پندآموز - در مقایسه با امثال تمثیلی - بیشتر بوده است. همچنین کوتاهی و غفلت ایرانیان پارسی‌نویس را در تدوین امثال و حکایتهای آنها باید یکی از مهمترین دلایل اندک‌شمار بودن امثال تمثیلی در زبان فارسی دانست.

۳-۱. جمع‌آوری امثال در زبان تازی

بنا بر پاره‌ای از منابع، در اواخر عصر جاهلی صحیفه‌ای وجود داشته که در آن برخی از امثال عرب را گرد آورده بودند (زلهایم، ۱۳۸۱: ۳۰ و ۵۴). پس از اسلام نخستین کوششها در راه جمع‌آوری امثال عرب به سده اول هجری بازمی‌گردد،^۶ اما از آثار نویسنده‌گان این سده بجز ذکر نامی در کتب سده‌های بعد، چیزی به دست ما نرسیده است (برای نمونه بنگرید به: میدانی، همان: ۱/۲۹-۳۲).

از نویسنده‌گان سده دوم هجری دو کتاب بر جا مانده است: یکی الامثال مفضل بن محمد ضبی (م: حدود ۱۷۰ هـ) و دیگری الامثال مؤرج بن عمرو سدوسی (م: حدود ۲۰۴ هـ). ولی صورت اصلی هیچ یک از آنها باقی نمانده، تنها تکه‌هایی از روایات متاخر آنها که شاگردانشان روایت کرده‌اند، به دست ما رسیده است (Sellheim، ۱۹۹۱: ۸۲۵/۶ و زلهایم، همان: ۲۰۰-۲۰۱).

دهه‌های نخستین سده سوم هجری را باید آغاز تدوین منظم و

سامان یافته امثال عرب به شمار آورد. این حرکت عظیم با کتاب الامثال ابو عبید قاسم بن سلام هروی (م: ۲۲۴ هـ). آغاز می‌شود و با کتابهای الدرة الفاخرة فی الامثال السائرة (یا الامثال علی افعل من) حمزه بن حسن اصفهانی (م: ۳۶۰-۳۵۰ هـ). و جمهرة الامثال ابو هلال عسکری (م: بعد از ۳۹۵ هـ). عرصه‌هایی جدید را تجربه می‌کند^۷ و سرانجام با کتاب مجمع الامثال میدانی (م: ۵۱۸ هـ). به اوج شکوفایی و بالندگی خود می‌رسد.

پس از میدانی کوشش در راه نگارش امثال نامه‌ها ادامه می‌یابد و ناماورانی چون محمود بن عمر زمخشری (م: ۵۳۸ هـ)، ابوسعید محمد بن علی عراقی (م: ۵۶۱ هـ)، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (م: ۵۶۵ هـ)،^۸ و محمد بن ابی بکر عبدالقدار رازی (م: ۶۶۶ هـ).^۹ کتابهایی را در این باره به رشتة تحریر درمی‌آورند، اما با وجود نوآوریهایی که در آثار هر یک از ایشان دیده می‌شود، سایه سنگین و فراگیر اثر سترگ میدانی، در پهنه امثال عربی، همچنان پا بر جا باقی می‌ماند.

۱-۴. جمع آوری امثال در زبان فارسی

پیشینه تدوین امثال در زبان فارسی همانند زبان عربی پربار و بالنده نیست. اگر چه آثار بر جا مانده از دوره ساسانی نشان‌دهنده رواج حکمتها، بویژه از زبان شاهان و وزیران و حکیمان است، اما هیچ مجموعه‌ای که این امثال و حکم را یکجا جمع آورده باشد، دیده

نمی‌شود. با این همه پاره‌ای از این امثال در اشعار شاعران پارسی تبار تازی‌زبان باقی مانده است. برای نمونه ابونواس (م: ۱۹۸ هـ.) چنین سروده است:

كقول كسرى فيما تمثله من فرص اللص ضجأة السوق

(ابونواس، ۱۴۱۴/۱۹۹۴: ۳۸۳)

این سخن که ابونواس آن را به کسری منسوب داشته، برگرفته از این مثل معروف پارسی است که: «دزد بازار آشفته می‌خواهد» (حکمت، ۱۳۳۳: ۶۲ و دهخدا، ۱۳۷۷: ۸۰۳/۲).

تعالبی (م: ۴۲۹ هـ.) در یتیمة‌الدهر شاعرانی را معرفی می‌کند که امثال فارسی را به عربی نقل و ترجمه می‌کرده‌اند مانند ابوالفضل السکری و ابوعبدالله الضریر (تعالبی، ۱۹۸۳/۱۴۰۳: ۹۹/۴-۱۰۳).^{۱۲} این گفته نشان می‌دهد که در سده‌های نخستین اسلامی امثال فارسی رواج داشته و شاعران عربی‌زبان از آنها در سروden اشعار خود بهره می‌گرفته‌اند. با این حال هیچ کوششی در راستای گردآوری امثال فارسی صورت نپذیرفت. بی‌تردید دلایل این امر را باید در سیطره زبان عربی به عنوان زبان علمی و ادبی جهان اسلام در قرون اولیه جستجو کرد. همچنین باید در نظر داشت که بسیاری از این امثال و حکم در سروده‌های شاعرانی چون فردوسی و ناصرخسرو جلوه‌گر شد چرا که در آن روزگار زبان فارسی بیشتر در قالب نظم خودنمایی

می‌کرد و نویسنده‌گان ایرانی حتی در نوشته‌های خود به زبان فارسی، اگر می‌خواستند مثلی را بیاورند، صورت عربی آن را نقل می‌کردند. به سخن دیگر نویسنده‌گان پارسی‌نویس از یک سو آوردن امثال فارسی را در شأن و مرتبه خویش نمی‌دیدند و از سوی دیگر مخاطبان خود را در فهم و درک امثال عربی توانا و یا دست کم بی‌نیاز از نقل معادله‌ای فارسی می‌دانستند.

تا آنجا که می‌دانیم نخستین کسی که به جمع آوری امثال فارسی - به صورت جداگانه - دست یازید، محمدعلی هبله رودی بود که در سال ۱۰۴۹ هجری در گلکنده (نژدیک حیدرآباد دکن)، بیش از دو هزار مثل فارسی را در کتابی به نام *مجمع الامثال گرد آورد*. او در دیباچه کتاب خویش از قول شیخ‌الاسلام محمد خاتون^{۱۲} می‌نویسد: «به حکم آنکه چراغ پای خود روشن نمی‌دارد، هیچ یک از فصحای فرس به جمع آوردن امثال فارسی نپرداخته‌اند و آن درر منتشر را در یک رشته متنظم نساخته. اگر کسی کمر سعی بر میان بند و امثال اهل فرس را که مانند بنات النعش پرآگنده است، پروین متظم سازد، حقی بر این طایفه ثابت کرده خواهد بود» (هبله‌رودی، ۱۳۴۴: ۳-۴). این سخن که انگیزه‌ای می‌شود برای هبله‌رودی تا امثال فارسی را گرد آورد، نشان‌دهنده آن است که یا تا آن زمان مجموعه‌ای از مثلهای فارسی فراهم نگشته و یا اگر فراهم شده چندان جایگاهی در میان ادبیان پیدا نکرده است، چرا که دانشمندان دربار قطب شاهی از

آن بی اطلاع بوده‌اند.

۲- رشیدالدین و طواط و لطایف الامثال

رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجليل عمرى معروف به وطواط از عالمان و ادبیان بزرگ عصر خوارزمشاهیان است. او در حدود سال ۴۸۰ هجری در بلخ به دنیا آمد و پس از کسب دانش‌های رایج زمانه و چیرگی بر دو زبان فارسی و عربی، در خوارزم به خدمت اتسز بن قطب الدین محمد خوارزمشاه (حکومت: ۵۵۱-۵۲۱ هـ). درآمد و در دربار وی و جانشینانش به ریاست دیوان رسائل روزگار گذرانید (حموی، ۱۹۳۸/۱۲۵۷: ۱۹/۱۹ و ۳۶-۳۶).

یکی از نگاشته‌های گرانسنتگ و طواط کتاب لطایف الامثال و طرایف الاقوال است که در آن ۲۸۱ مثل عربی را به همراه ترجمه و شرح فارسی آنها گرد آورده است. تا آنجا که می‌دانیم از این کتاب تنها یک دست‌نگاشت باقی مانده که در کتابخانه عارف حکمت مدینه نگهداری می‌شود و تاریخ کتابت آن ۵۸۳ هجری است. بدین گونه نسخه ده سال پس از مرگ و طواط رونویسی شده است،^{۱۵} بنابراین از نظر نسخه‌شناسی اهمیت فراوانی دارد. کتاب لطایف الامثال نخستین بار در سال ۱۳۵۸ خورشیدی به کوشش سید محمد باقر سبزواری در تهران منتشر شد. این چاپ به رغم مشکلات و کاستیهایش، از آنجا که موجبات آشنایی با این اثر ناشناخته و طواط را فراهم کرد،

نظر بسیاری از متقدان را به خود جلب نمود.^{۱۶} در سال ۱۳۷۶ این کتاب بار دیگر بر پایه همان دست نگاشت، اما با دقّت بیشتر و افزودن تعلیقات سودمند به چاپ رسید.^{۱۷}

۲-۱. انگیزه تأليف

آنگونه که از دیباچه لطایف الامثال برمی‌آید، رشیدالدین آن را به فرمان اتسز خوارزمشاه و به نام خزانه او تأليف کرده است. او می‌نویسد: «خدمتکاران مجلس عالی خداوندی ... مرا خبر دادند که رای مبارک را ... در تحصیل این جنس علم (یعنی علم امثال) رغبتی صادق است و می‌خواهد که الفاظ شریف او به غرر عبارات و درر اشارات موشح و متزین باشد» (وطواط، ۱۳۷۶: ۳۹-۴۰). بنابراین انگیزه اصلی تأليف کتاب، علاقه اتسز به فراغیری امثال عرب و پاسخ قدرشناسانه وطواط به او بوده است.

۲-۲. منبع و شیوه کار

مقایسه میان لطایف الامثال و کتابهای کلاسیک امثال عربی نشان می‌دهد که رشیدالدین وطواط بیش از همه از مجمع الامثال میدانی بهره گرفته است. از ۲۸۱ مثل کتاب بجز مثلهای نخست، ششم و سیزدهم^{۱۸} – که در شمار احادیث نبوی هستند – همگی در کتاب میدانی آمده‌اند. توضیحات وطواط نیز اغلب برگرفته از مجمع الامثال است، بنابراین اگر چه او از میدانی بیش از دیگر مؤلفان کتب امثال نام

نمی‌برد، اما به تمامی وامدار اوست

به نظر می‌رسد علت گزینش این ۲۸۱ مثل از میان بیش از شش هزار مثل گرد آمده در مجمع‌الامثال، رواج و کاربرد بیشتر آنها باشد، چرا که رسیدالدین در مقدمه می‌نویسد: «در این کتاب امثالی که در مجامع سایر است و بر زبانها دایر، جمع کردم». همچنین دلیل انتخاب زبان فارسی را برای توضیحات و حکایات امثال «تام‌تر بودن منفعت» و «عام‌تر بودن فایده» کتاب نوشته است. او امثال را به ترتیب حروف الفبا منظم کرده تا مراجعه کننده به هنگام جستجو، مثل مورد نظر خود را آسان‌تر و زودتر بیابد (وطواط، همان: ۴۰).

نشر و طواط در این اثر، ساده و روان و به جز موارد اندک، از تکلف به دور است. اگر چه بیشتر مطالب کتاب ترجمه شرحهای موجود در کتب امثال عربی است، با این همه تنها در ترجمه اصل مثلهای است که تأثیر جمله‌بندی زبان تازی و در مجموع رنگ و بوی ترجمه به چشم می‌خورد. بر عکس، در شرح مثلها به هیچ روی تأثیر ترجمه دیده نمی‌شود.

۲-۳. ویژگیها و امتیازات کتاب

۲-۳-۱. کاربرد واژه‌ها و ترکیبات کهن

در این کتاب واژه‌ها و ترکیباتی وجود دارد که در دیگر متون

ادب فارسی یا دیده نمی‌شوند و یا بسیار کم به کار رفته‌اند. واژگانی چون خویشتن ساختگی (= تکبر و خودپسندی)، کالم (= بیوه یا شوی مرده)، خارناک (= انبوه از خار)، فرخچ (= زشت و نازیبا)، فاژه (= خمیازه)، ناووس (= دخمه، مرده‌جای)، مشتن (= میزیدن، پیشاب ریختن) و ترکیباتی مانند بیمار پرسیدن (= عیادت کردن)، سهم دادن (= ترساندن) و سپر بر روی آب افکنندن (= دشمنی آشکار کردن) تنها شمار اندکی است از لغت و ترکیبات تازه و کم‌کاربرد کتاب.

۲-۳-۲. برابرسازیهای واژگانی

برخی از معادلهایی که وطواط برای واژگان عربی آورده، بی‌سابقه، دلنشین و جالب توجه است، مانند: سربسته، در برابر المعارض (مثل شماره ۴)؛ دشمن‌رویی، در برابر المقت (مثل شماره ۳۶)؛ اسباب هم‌رف شده، در برابر المذکیات (مثل شماره ۴۱)؛ بسندکار شدم، در برابر رضیت (مثل شماره ۹۷).

این معادل‌سازیها از یک سو از تسلط کمنظیر و طواط بر دو زبان عربی و فارسی سرچشم می‌گیرد و از سوی دیگر قریحة سرشار و ذوق سلیم او را نشان می‌دهد.

۲-۳-۳. حفظ امثال فارسی و برابر نهادن آنها با امثال عربی

تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است، لطایف الامثال کهن‌ترین –

و چه بسا نخستین و یگانه – متنی است که امثال کهن فارسی را از رهگذر برابر نهادن با امثال عربی حفظ کرده است.

در این کتاب وطوات به هنگام شرح برخی از امثال با عباراتی مانند: «پارسیان گویند»، «پارسیان این مثل را چنین گویند»، «نزدیک است بدانچه پارسیان گویند» و «مانند این مثل در زبان عجم چنین است که» در مجموع ۲۲ مثل فارسی را که در آن روزگار رایج بوده است، برای فهم بهتر امثال عربی و نزدیکی بیشتر آنها به ذهن آورده است.^{۱۹} این کار نه تنها به سبب حفظ امثال کهن فارسی – که دست کم در سده ششم رواج داشته – اهمیت دارد، بلکه نام وطوات را در زمرة نخستین کسانی مطرح ساخته که امثال دو زبان عربی و فارسی را با یکدیگر تطبیق داده‌اند.

نگارنده برای نشان دادن ارزش کار وطوات امثال فارسی لطایف الامثال را با دو کتاب مجمع الامثال هبله‌رودی و امثال و حکم دهخدا – که آن یکی از نخستین و این یکی از جامع‌ترین کتب امثال فارسی هستند – مقایسه کرده و مثلها را در سه دسته جای داده است. اوّل، مثلهایی که عیناً یا با تغییر فوق العاده اندک از نظر لفظی، در این دو کتاب آمده است (ستون A). دوم، امثالی که مشابه آنها از نظر لفظی در این دو کتاب وجود دارد (ستون B). سوم، امثالی که در این کتابها نیامده‌اند (ستون C).

C	B	A	
			مجمع الامثال
			امثال و حکم
۱۸	۳	۱	
۱۱	۵	۶	

همان گونه که می‌بینیم ۱۸ مثل در مجمع الامثال و ۱۱ مثل در امثال و حکم نه تنها به همان شکل، حتی به صورت مشابه نیز - البته از نظر لفظی - وجود ندارند.^{۲۰} با دقّت در این مسأله، جدا از اهمیّت اثر وطواط در حفظ امثال فارسی، می‌توان نکات زیر را نیز مطرح کرد:

الف) از آنجا که در گذشته استفاده از جملات و عبارات عربی، اعتبار و ارزش نوشته را در نظر خواننده بالا می‌برد و به نوعی نمودار علم و دانش و فضل نویسنده بوده است، نویسنده‌گان می‌کوشیدند در خلال نوشته‌های خود، افزون بر آیات و احادیث، از امثال عربی نیز بهره گیرند، تا علاوه بر کارکرد اقنانعی مثل، از مشروعيت‌بخشی زبان عربی، همزمان و توأمان استفاده کنند. بنابراین استفاده از امثال فارسی بویژه در میان نوشته‌های پیش از سده‌های هشتم و نهم بسیار اندک است.

ب) به نظر می‌رسد خواننده‌گان محدود - که اغلب دانش کافی در حوزه‌های مختلف از جمله ادبیات عرب داشته‌اند - و یا فراگیر بودن تازی‌دانی در میان دانشجویان و طلاب، علتی مهم در اجتناب نویسنده‌گان از نقل امثال فارسی بوده است، چرا که خواننده‌گان در فهم و درک امثال عربی مشکلی نداشتند.

یکی از بهترین نمونه‌ها در این باره مثل «از کارها میانه طلب» است که وطوط آن را ذیل مثل «خیر الامور او ساطها» با عبارت «پارسیان این مثل را چنین گویند» آورده است (وطوط، همان: ۱۷۸)، اما این مثل در مجمع‌المثال هبله‌رودی و امثال و حکم دهخدا نیامده است. دهخدا همان عبارت عربی را یاد کرده که بی‌تردید از آنجا سرچشمه می‌گیرد که نویسنده‌گان پارسی‌نویس اگر بر آن بوده‌اند که مفهوم میانه‌طلبی و میانه‌روی را متذکر شوند، همگی صورت عربی مثل را - که در برخی منابع به پیامبر(ص) نیز منسوب است (برای نمونه بنگرید به: مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۴۵۹/۱) - می‌نوشتند و ترجمه و یا نقل مثل برابر با آن را در زبان فارسی لازم نمی‌دانستند (برای نمونه بنگرید به: نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۴: ۴۵۴). این امر - همان گونه که اشاره شد - از یک سو اتوریته و سیطره زبان عربی و از سوی دیگر تازی‌دانی مخاطبان و خواننده‌گان را نشان می‌دهد.

ج) مقایسه امثال فارسی لطایف‌المثال با نمونه‌های مشابه - از نظر لفظی - در دو کتاب مجمع‌المثال و امثال و حکم (ستون C) ما را به این نتیجه می‌رساند که برخلاف امثال عربی، مثلهای فارسی در طول تاریخ از نظر لفظی تغییر کرده‌اند. بنابراین قاعدة «المثال لا تغیر» که «از قواعد مسلم زبان عربی است» (بهمنیار، ۱۳۶۹: لب) در زبان فارسی جایی ندارد.

٣-٣-٤. حفظ حکایات امثال فارسی

وطواط در کتاب لطایف الامثال پس از ترجمه مثل «ذَكْرُتَنِي الطَّعْنَ وَكُنْتُ نَاسِيًّا» و حکایت آن که در اغلب کتب امثال عرب وجود دارد، نوشته است: «وَ پارسیان را موافق این مثل حکایتی است: آورده‌اند که کوسه‌ای را با بزرگ‌ریشی خصوصت شد و درهم آویختند. در این میان بزرگ‌ریش دست دراز کرد و ریش کوسه بگرفت. کوسه گفت: ای غرزن سره یادم دادی» (وطواط، همان: ۸۶).

آوردن این حکایت، گذشته از حفظ آن به عنوان یک میراث ادبی، بویژه در حوزه ادبیات عامیانه، نشان می‌دهد که ایرانیان نیز دست کم برای برخی از امثال خود، حکایات و داستانهایی داشته‌اند که در میان مردم رایج بوده و روایت می‌شده است.

اگر چه احتمال بهره‌گیری وطواط از منبعی مکتوب در نقل این حکایت، بعيد به نظر می‌رسد، اما به هیچ روی نمی‌توان آن را کاملاً متنفسی دانست و چه بسا کسی یا کسانی حکایتها و داستانهای امثال را پیش از او و یا در روزگار او گرد آورده باشند، اما کتاب یا کتابهایشان به دست ما نرسیده و از بین رفته باشد.

٣-٣-٥. حفظ شرح امثال فارسی

رشیدالدین ذیل مثل «إِنَّ الشَّفِيقَ بِسُوءِ ظَنٍّ مُولَعٌ» نوشته است: «مانند

این مثل در زبان عجم چنین است که: «همه آن باد که زن اندیشد، آن مباد که مادر اندیشد»، یعنی که چون مرد غایب شود، زن گوید که نزدیک زن دیگر رفته است و مجلس انس و راحت و لهو و عشرت ساخته و مادر گوید که بلای بدو رسیده است و آفتی بدو باز خورده. آن تهمت زنان از غایت بی‌شفقی است و آن فکرت مادران از فرط شفقت و کمال محبت است» (وطواط، همان: ۴۶-۴۷).

نویسنده‌گان کتب امثال عرب، برای شرح مثل فوق، به توضیحی کوتاه بسنده کرده‌اند. برای نمونه صاحب مجمع‌المثال – که به نسبت بیشترین و بهترین توضیح را داده است – می‌نویسد: «يضرب للمعنى بشأن صاحبه؛ لأنَّه لا يكاد يظنُ به غير وقوع الحوادث، كنحو ظنون الوالدات بالأولاد» (میدانی، همان: ۴۱/۱).

اگر شرح میدانی را با آنچه وطواط نوشته است، مقایسه کنیم، بی‌تردد برتری و رسایی توضیحات وطواط بر ما روشن می‌شود. به سخن دیگر او نه تنها به خوبی مثل فارسی را شرح کرده است، بلکه با برابر نهادن و نیز آوردن شرح آن، مثل عربی را کامل‌تر و قابل فهم‌تر توضیح داده است.

شرح مثل فارسی نشان می‌دهد که پیش از سده ششم هجری، توضیح و شرح امثال فارسی در میان ایرانیان رواج داشته است و احتمالاً نویسنده‌گان یا ضمن آوردن امثال فارسی در نوشهای خود،

آنها را شرح می‌کرده‌اند و یا کتبی مستقل و جداگانه در شرح امثال فارسی می‌نگاشته‌اند.

۳. نتیجه‌گیری

رشید الدین وطوطاط از رهگذر تأليف كتاب طایف الامثال و طرایف الاقوال، افزون بر ترجمة ۲۸۱ مثل عربی و شرح آنها - که اغلب بر مبنای مجمع الامثال میدانی بوده است - لغات و ترکیبات کم کاربرد، معادلهای زیبا و دلنشیں از واژگان تازی و حکایات و شرحهایی از امثال فارسی بر جا گذاشته است. او در خلال شرح مثلهای عربی، ۲۲ مثل فارسی را آورده است و بدین گونه در زمرة نخستین کسانی است که امثال دو زبان عربی و فارسی را با یکدیگر برابر نهاده است. بنابراین در روزگاری که امثال تازی سایه سنگین خود را بر آسمان ادبیات فارسی گستردۀ بود، او برخی از امثال فارسی را به شیوه برابر نهادن با نمونه‌های عربی حفظ کرده است. همچنین برخی از شرحهای و حکایات کتاب وی نشان می‌دهد که ایرانیان گاه در شرح مثلی که معادلش در زبان تازی وجود دارد، رساتر و شیواتر عمل کرده‌اند تا آنجا که فهم و درک کامل برخی از امثال تازی بدون توجه به معادلش در زبان فارسی و شرح آن، سخت و دشوار است.

١. این واژه در قرآن و دیگر نوشته‌های زبان تازی بر مبنای این دو معنای کلی، به معانی دیگری هم به کار رفته است، مانند:
 - الف) برهان و دلیل، برای نمونه در عبارت «أَقَامَ لَهُ مِثْلًا».
 - ب) سخن و کلام، برای نمونه در عبارت «بَسَطَ لَهُ مِثْلًا».
 - ج) پند و عبرت، برای نمونه در آیه شریفه «فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَ مِثْلًا لِلَاخَرِينَ» (زخرف / ٥٦).
 - د) نشانه و آیت، برای نمونه در آیه شریفه «وَجَعَلْنَاهُ مِثْلًا لِبَنِي اسرائيل» (زخرف / ٥٩).
٢. در عبری *māshāl*، در حبسی *mesālē* و در آرامی *mathlā* (Sellheim) در عربی،
٣. مبرد چنین گفته است: «المثل مأخوذ من المثال، و هو قولٌ سائِرٌ يُشَبَّهُ به حالُ الثاني بالأول، و الأصل فيه التَّشِبيه» (میدان، همان: ٢٣).
٤. سخن ابن سکیت این است: «المثل لفظٌ يخالف لفظَ المضروب له، و يوافق معناه معنى ذلك اللفظ» (همان).
٥. ابن مقفع (م: ١٤٣هـ). نیز سخنی شبیه به گفته نظام دارد که میدانی

آن را نقل کرده است: «إذا جعل الكلام مثلاً كان أوضح للمنطق، و آنَقَ للسمع، وأوسع لشُعُوب الحديث» (همان: ٣٤).

٦. تا آنجا که می‌دانیم کهن‌ترین کتابهای امثال در اوایل عصر اموی توسط عبید بن شریّة جره‌می، علاقه بن کریم (/*كُرْشُم* / *كُرْسُم*) کلابی و صحار بن عباس (/*عياش*) عبدی تدوین شده است (زلهایم، همان: ٣٦ و ٥٤).

٧. حمزه بن حسن اصفهانی برای نخستین بار مثلهای در قالب «افعل من» را مورد توجه قرار داد. کتاب او بعدها یکی از مهمترین منابع میدانی در گردآوری امثال «افعل من» بوده است.

اهمیّت کتاب ابوهلال عسکری نیز در این است که او از یک سو بسیاری از امثالی را که از نظر زبان‌شناسی نادرست بود، کنار گذاشت و از سوی دیگر شرحهای بی‌شمار تاریخی و لغوی را فشرده کرد و گهگاه امثال قدیمی، اسلامی و مولّد را از یکدیگر متمایز گرداند (Sellheim, ibid: ٨٢٣).

٨. نام کتاب زمخشری، المستقصی فی امثال العرب است که اگر چه وی روایات امثال را به طور کامل بررسی نکرده و مثلهای مولّد را نیز نیاورده است، با این همه توضیحات نحوی و لغوی او – آنچنان که انتظار می‌رود – از دیگر امثال بهتر و مفصل‌تر است.

۹. نام اثر عراقی نزهه الانفس و روضه المجلس است که به تازگی به کوشش دکتر رمضان بهداد از سوی نشر میراث مکتوب در تهران به زیور چاپ آراسته شده است. این کتاب درکل خلاصه‌ای از مجمع الامثال میدانی است، همراه با مطالب و توضیحاتی اضافه. آنچه در مقدمه مؤلف – بیش از هر چیز – جلب توجه می‌کند، انگیزه او برای تأليف این کتاب است. بنا به گفتة وی، روزی در حضور یکی از قضات عصر، در حالی که شماری از اهل ادب و اصحاب دعوی حضور داشتند، فردی به مناسبتی مثلی از امثال عربی را به صورت تحریف شده بر زبان می‌آورد. مؤلف بر آن شخص اعتراض می‌کند و صورت صحیح مثل را یادآور می‌شود، ولی آن شخص نه تنها نمی‌پذیرد، بلکه زبان به ناسزا می‌گشاید. این پیشامد انگیزه‌ای می‌شود تا ابوسعید این کتاب را تأليف نماید (بنگرید به: عراقی، ۱۳۸۷ / ۱۴۳۰: ۱-۲). این داستان از یک سو یادآور جمله مشهور «الامثالُ لا تُغَيِّرُ» (بهمنیار، ۱۳۶۹: لب) و از سوی دیگر نشان‌دهنده حساسیت و کوشش ادبیان در جلوگیری از تحریف امثال است.

۱۰. کتاب ابوالحسن بیهقی، غرر الامثال و درر الاقوال نام دارد که محمدحسین جلالی نسخه منحصر به فرد آن را – که از آغاز و انجام افتادگی دارد – در شیکاگو به صورت عکسی (نسخه برگردان یا فاکسیمیله) چاپ کرده است. نگارنده خود این چاپ را

نديده است و اين آگاهى را از رهگذر مقدمه عالمانه یوسف الهادى بر ترجمة عربى او از تاريخ بيهقى ابوالحسن بيهقى به دست آورده است (بنگرید به: بيهقى، ١٤٢٥ / ٢٠٠٤ : ٦٧).

۱۱. كتاب عبدالقادر رازى الامثال و الحكم نام دارد که فیروز حریرچی آن را از روی تنها نسخه بازیافته در آن زمان، تصحیح و ترجمه کرده است. دو ویژگی این كتاب را در میان دیگر امثال نامه های عربی متمایز می سازد: یکی تدوین موضوعی امثال و حکم و دیگری علاقه وافر مؤلف به مثلهای شعری، تا آنجا که همه مثلهای گردآمده در كتاب ابیاتی از شاعران گوناگون است و هیچ مثل منتشری در كتاب دیده نمی شود.

۱۲. ثعالبی در ذکر احوال و اشعار ابوالفضل السکری المروزی می نویسد: «... و قوله من مزدوجة ترجم فيها امثالاً للفرس ... و كان مولعاً بنقل الأمثال الفارسية الى العربية، فمما اخترته من ذلك بعد المزدوجة قوله ...» (ثعالبی، همان: ٤: ٩٩-١٠٢). او همچنین در وصف شعر ابو عبدالله الضریر الانبوردی [شاید الابیوردی] می نویسد: «... و له قصيدة التي ترجم فيها امثال الفرس أولها ...» (همان: ١٠٣).

۱۳. شیخ الاسلام محمد خاتون از فاضلان ایرانی تبار دربار عبدالله بن محمد قطبشاه بوده که در سال ١٠٢٧ هجری به سفارت از سوی پادشاه دکن به ایران آمده است (هبله رودی، همان: پنج و شش).

۱۴. از عبارت هبله‌روdi در مقدمه کتابش که می‌نویسد: «از استماع آن کلام (یعنی سخن شیخ‌الاسلام محمد خاتون) چندی از عزیزان به جمع آوردن امثال فارسی رغبت نمودند» چنین برمی‌آید که به جز او افراد دیگری نیز در همان روزگار در دکن، امثال فارسی را گرد آورده بودند. برای نمونه باید از محمدصادق بن محمدصالح صادقی اصفهانی (م: ۱۰۶۱ هـ). یاد کرد که در فصل هشتادم از باب سوم دانشنامه بزرگ و سودمند خویش به نام شاهد صادق که به سال ۱۰۵۴ هجری در هندوستان نگارش آن را آغاز کرده، حدود ۵۶۰ مثل فارسی را جمع کرده است. زنده‌یاد صادق کیا این فصل از شاهد صادق را از روی سه دست‌نویس در سال ۱۳۴۱ خورشیدی تصحیح و منتشر کرده است (بنگرید به: اصفهانی، ۱۳۴۱ و هبله‌روdi، همان: هفت).

۱۵. یاقوت حموی سال مرگ و طواط را ۵۷۳ هجری نوشه (حموی، همان: ۱۹/۳۰)، اما دولتشاه سمرقندی این تاریخ را ۵۷۸ هجری ثبت کرده است (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۷۳). از آنجا که یاقوت به روزگار رسیدالدین نزدیک‌تر و در ذکر احوال شاعران و نویسنده‌گان از دولتشاه دقیق‌تر است، قول او را ترجیح داده‌ایم.

۱۶. پس از انتشار این کتاب، ایرج افشار مقاله‌ای در معرفی آن در مجله آینده به چاپ رساند. پس از او کرامت رعنائی‌سینی نیز

مقاله‌ای نوشته و ضمن اشاره به فواید کتاب، بالحنی تند کاستیهای کار مصحح را برشمرد (بنگرید به: افشار، ۱۳۵۸ و رعنا حسینی، ۱۳۵۹).

۱۷. اگر چه این چاپ، متنی منقح‌تر به دست داده است، اما مقدمه مصحح ضعیف و سرشار از خطاهای فاحش است.

۱۸. این سه مثل عبارتند از: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحُكْمًا»، «أَفَهُ الْجَمَالُ الْخُيَلَاءُ» و «بِالْبَرِّ يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ». گفتنی است مصحح در مقدمه خود مثلهای ۱، ۶ و ۱۵ را یاد کرده است، حال آنکه مثل پانزدهم در مجمع‌المثال وجود دارد.

۱۹. امثال فارسی که وطوات آنها را با امثال عربی برابر نهاده در جدول زیر نشان داده شده‌اند:

إِنَّ الشَّفِيقَ بِسُوءِ ظُنُونٍ مُولَعٌ	همه آن باد که زن اندیشد، آن مباد که مادر اندیشد
بعضُ الشَّرِّ أَهَوْنٌ مِنْ بَعْضٍ	بسیار بد بود از بد بتر
ثَاطَةٌ مُدَدْ بِمَاءٍ	ای دوست گل سرشه را آبی بس
الشَّكْلَيْ تُحَبُّ الشَّكْلَيْ	خرمن سوخته، سوخته خواهد خرمن
ثَنَيْتَ نَحْويَ بِالْعَرَاءِ الْأَوَابِدَ	مرغ ناگرفته می‌بخشد
جاوِرْ مَلِكًا أَوْ بَحْرًا	توانگری بر شاه است یا بر دریاست
حالَ الْجَرِيْضُ دُونَ الْقَرِيْضِ	آن را که غم جان است غم جانان نیست

جْفَظاً مِنْ كَالِيلَكَ	يا رب ما را از اين نگاهدارنده نگاه دار
حَبَكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَ يُصْمِّ	عاشق کور باشد
خَيْرُ الْأَمْوَالْ أَوْسَاطُهَا	از کارها میانه طلب
ذَهَبَ أَمْسٌ بِمَا فِيهِ	یاد سخن گذشته نباید کرد
ذَكْرٌ تَنِي الطُّعْنَ وَ كُنْتُ نَاسِيَا	ای غرزن سره یادم دادی
الذَّئْبُ لِلضَّبْعِ	مردار سکان را و سکان مردار را
شَرُّ الرَّأْيِ الدَّبِيرِيِّ	از جوی از آن سوی پل
شِيخٌ يُعَلِّلُ نَفْسَهُ بِالْبَاطِلِ	گند پیر را دست به آلوین نرسید گفت مرا ترشی نسازد
ضَغْثٌ عَلَيِ إِبَالَةٍ / مَلْحٌ عَلَيْ جُرحٍ	بر بریده نمک
أَكْذَبُ مِنَ الشَّيْخِ الْغَرِيبِ	غريبیم آرزو می کند تا لاف زنم
ما حَلَّ ظَهْرِي مِثْلُ يَدِي	هیچ مرده مرا چون من نگرید
ما حَلَّ ظَهْرِي مِثْلُ يَدِي	مار به دست دیگران باید گرفت
ما حَلَّ ظَهْرِي مِثْلُ يَدِي	جماع به آلت خود باید کرد
ما حَلَّ ظَهْرِي مِثْلُ يَدِي	هیچ کس نخواهد آمد که کار تو کند
يَا عَاقِدُ اذْكُرْ حَلَّاً	در هر کار که شوی، بیرون شو آن بنگر

۲۰. سه مثلی که مشابه آنها در مجمع الامثال هبله روایی آمده است، همگی تنها در نسخه سالار جنگ حیدرآباد دکن وجود دارد (بنگرید به: هبله روایی، ۱۳۴۴، پیوست ۱)، بنابراین می توان یقین داشت که

این امثال افزوده کاتب یا مالک نسخه بوده است. اگر این نکته را لحاظ نماییم تعداد امثالی که در مجتمع الامثال وجود ندارند، به عدد ۲۱ افزایش خواهد یافت.

مراجع و مأخذ

- ۱- ابن سلام، ابو عبید قاسم. (۱۴۰۰ / ۱۹۸۰). *كتاب الامثال*، حققه و علق عليه و قدم له: عبدالمجید قطامش، مکة المكرمة: دار المأمون للتراث، الطبعة الأولى.
- ۲- اصفهانی، محمد صادق بن محمد صالح، (۱۳۴۱). *شاهد صادق*، ویراسته صادق کیا، تهران: انتشارات اداره فرهنگ عامه، چاپ اول.
- ۳- افشار، ایرج، (۱۳۵۸). «*لطائف الامثال و طرائف الاقوال*»، آینده، سال ۵ صص ۸۶۳-۸۶۶.
- ۴- بهمنیار، احمد، (۱۳۲۸). «*مثل چیست؟*»، یغما، سال دوم، شماره ۲ و ۳، صص ۴۹-۵۲.
- ۵- بهمنیار، احمد، (۱۳۶۹). *داستان نامه بهمنیاری*، به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- ۶- بیهقی، علی بن زید، (۱۴۲۵ / ۲۰۰۴). *تاریخ بیهق*، ترجمه عن الفارسیه و حقّقه: یوسف الهادی، دمشق: دار اقرأ، الطبعة الأولى.
- ۷- ثعالبی، ابو منصور، (۱۴۰۳ / ۱۹۸۳). *یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر*، شرح و تحقیق: مفید محمد قمیحه، بیروت، الطبعة الأولى.
- ۸- جفری، آرتور، (۱۳۷۲). *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس، چاپ اول.

- ٩- حكمت، علي اصغر. (١٣٣٣)، امثال قرآن، تهران: چاپخانه مجلس.
- ١٠- حموي، ياقوت، (١٣٥٧ / ١٩٣٨)، معجم الادباء، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- ١١- دولتشاه سمرقندی، (١٣٦٦)، تذكرة الشعراء، به همت محمد رمضانی، تهران: کلاله خاور، ١٣٦٦، چاپ دوم.
- ١٢- دهخدا، علي اکبر، (١٣٧٧)، امثال و حکم، تهران: اميرکبیر، چاپ دهم.
- ١٣- رعناسینی، کرامت، (١٣٥٩)، «لطائف الامثال و طرائف الاقوال»، آینده، سال ٦، صص ٥٦١-٥٦٨.
- ١٤- زلهايم، رودولف، (١٣٨١)، امثال كهن عربی، ترجمة احمد شفيعیها، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- ١٥- زمخشري، محمود بن عمر، (١٤٠٨ / ١٩٨٧)، المستقصى في امثال العرب. بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية.
- ١٦- زيدان، جرجي، (بيتا)، تاريخ آداب اللغة العربية، راجعها و علّق عليها: شوقي ضيف، دار الهلال.
- ١٧- عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بکر، (١٣٧٥)، امثال و حکم، ترجمه و تصحیح و توضیح از فیروز حریرچی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ١٨- عراقي، ابوسعید محمد بن علي بن عبدالله، (١٣٨٧ / ١٤٣٠)، نزهة الانفس و روضة المجلس، تحقيق و تصحیح: رمضان بهداد، تهران: مرکز پژوهش میراث مكتوب، چاپ اول.
- ١٩- مستملي بخاري، ابوابراهيم اسماعيل بن محمد، (١٣٦٣)، شرح التعرف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح و تحشیة محمد روشن، تهران: اساطير، چاپ اول.

- ٢٠ - ميداني، ابوالفضل احمد بن محمد، (١٤٠٨ / ١٩٨٨)، *مجمع الامثال*، قدم له وعلق عليه: نعيم حسين زرزور، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى.
- ٢١ - نجم الدين رازى، ابوبكر عبدالله بن محمد، (١٣٨٤)، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امين رياحي، تهران: علمي و فرهنگی، چاپ یازدهم.
- ٢٢ - وطاط، رشید الدين محمد بن محمد بن عبد الجليل، (١٣٧٦)، *لطایف الامثال و طرایف الاقوال*، مقدمه، تصحيح و تعلیقات: حبیبه دانش آموز، تهران: مرکز پژوهشی میراث مكتوب، چاپ اول.
- ٢٣ - هبله روdi، محمد علي، (١٣٤٩)، *مجمع الامثال*، ویراسته صادق کیا، تهران: انتشارات اداره فرهنگ عامه، چاپ اول.

Sellheim, R. (1991). "MATHAL", The Encyclopaedia of Islam, Leiden: —٢٤
Brill, vol. 6, pp. 815–825.